

## یادداشتها:

\* سابقه کاربرد این کلمه از دوران تابلئون بناپارت (۱۷۶۹-۱۸۲۱م.) قدیمتر نیست. مردی به نام Nicholas Chauvin در وطن دوستی و سرسپردگی به تابلئون بناپارت راه تمصب و افراط پیش گرفته بود. کلمات شورونیت و شورونیسم را بر اساس نام وی ساخته‌اند. در کتابهای لغت «شورونیت» به معنی وطن پرست افراطی، وطن پرست تمصب که در وطن پرستی افراط می‌کند، معنی شده است.

- ۱ - روزنامه آذربایجان، شماره ۸۱، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷، چاپ باکو، به نقل از دکتر عنایت‌الله رضا، آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز، انتشارات مرد امروز، ۱۳۶۷، ص ۲۲۵-۲۲۶.
- ۲ - همان روزنامه، شماره ۲۱۳، مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۹، به نقل از همان کتاب، ص ۲۲۳-۲۲۴.
- ۳ - مجله همبستگی، شماره ۴۲، سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۳، مقاله «خلیج یا خلیج فارس»، ص ۸ و ۹.
- ۴ - از جمله استرابو (استرابون) جغرافیادان و مورخ یونانی (تولد حدود ۶۳ ق.م. فوت ۲۰م.) این آبراه را Persikon Kaitas و بطلمیوس منجم، ریاضیدان و جغرافیادان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم مسیحی آن را Persicus Sinus (معادل خلیج فارس) خوانده‌اند.

۵ - فصل سوم قرارداد گلستان: «اعلیحضرت قدر قدرت... ایران به جهت ثبوت دوستی... که به... امپراطور کل ممالک روسیه دارند... ولایات قراباغ و گنجه که الآن موسوم به بلزاتبول است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان [نشروان] و قبه و درند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش را با خاک می‌کنند که الآن در تصرف دولت روسیه است و شمال داغستان و گرجستان و محال شوره کل و آجوق باش و گروزیه و منگریل و ابخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه بوه و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک امپریه روسیه می‌دانند»، به نقل از سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، چاپ چهارم، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۶ - روزنامه پراودا، ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی، مسکو، سوم آوریل ۱۹۳۹، به نقل از: هراچیک سیمونیان، «تقلب فراموش شده»، روزنامه گراکان توت، چهارم اوت ۱۹۸۹، منقول از: سرگی آفاجانیان، «پنجاهمین سالگرد یک تحریف فرهنگی...»، ایران‌شناسی، سال ۴، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۱)، ص ۶۶-۷۷.

۷ - نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، چاپ سنگی، ۱۳۰۱ قمری، ص ۲۰۲.

۸ - «زدن»: حمله یردن، «حرامی»: دزد و راهزن.

هضم

کمان

سلام

قرن

-

کان:

بین

نهم

روز

بین

سلام

گونه

سخنی

ستم

را از

متفکر

اندر

د.

ی که

ستی ما

ه ایم و

باشیم،

مربوط

رسی و

بن گونه

داشته

متینی

## اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه

در تصحیح اثری به اهمیت شاهنامه که از بخت بد از میان هزار و اندی دستنویسهای آن، حتی یک دستنویس نیست که از اعتباری ویژه برخوردار باشد و کهن‌ترین و معتبرترین دستنویس آن، یعنی دستنویس کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ هجری، تنها شامل نیمه نخستین کتاب است<sup>۱</sup> و تازه همین بخش نیز از دستبردهای فراوان طولی و عرضی برکنار نمانده است، مصحح ناچار است که در کار خود غیر از دستنویسهای کتاب از هر مآخذ دیگری نیز که کمکی به تصحیح این کتاب عظیم‌الشان بنماید بهره‌گیرد. این مآخذ را که ما در این مقاله مآخذ جنبی می‌نامیم، می‌توان به هفت دسته بخش کرد: ۱- داستانهایی از شاهنامه یا بخشی از آنها که در آثار حماسی دیگر آمده‌اند؛ ۲- اختیارات شاهنامه؛ ۳- واژه‌نامه‌ها؛ ۴- بیتهایی از شاهنامه که در آثار دیگر در آرایش مطالب آمده‌اند؛ ۵- ترجمه‌ها؛ ۶- آثاری که مآخذ آنها شاهنامه‌است و یا با شاهنامه هم‌مآخذاند؛ ۷- زبان پهلوی.

۱- برخی از حماسه‌سرایان پس از فردوسی، بخشی از متن شاهنامه را نقل کرده‌اند، غالباً بدین منظور که جای داستان خود و نسبت پهلوان آن‌را در پیکره اصلی حماسه ملی ما شاهنامه تعیین کرده و نشان دهند که آن شاخه از چه نقطه تته تنومند این درخت روئیده است. بدین ترتیب ما در حماسه‌هایی چون برزنامه و یزین‌نامه از خواجه عمید عطاء بن ناکوک رازی و شهریارنامه از بهاء‌الدین عثمان بن عمر مختاری غزنوی به بخشهایی از

شاهنامه دست می‌یابیم که چون تاریخ سرایش این حماسه‌ها از تاریخ دستنویسهای موجود شاهنامه کهتراند و منقولات آنها از شاهنامه به دستنویسهای شاهنامه از سده پنجم برمی‌گردند، ممکن است در تصحیح شاهنامه و حل برخی از دشواریهای متن آن کمک نمایند. این کاری است که نیاز به پژوهشی جداگانه و گسترده دارد. آنچه در این مختصر از نگاه خوانندگان می‌گذرد، اشاره به خطری است که در عین حال در این کار نهفته است: شادروان جلال‌الدین همائی هنگام تصحیح شهریارنامه که عثمان مختاری میان ۴۹۲ - ۵۰۸ هجری سروده است، متوجه شده بود که در ۱۳۷ بیتی که در دستنویس ناقص شهریارنامه از شاهنامه فردوسی نقل شده است، ۵۱ بیت آن در دستنویسهای متداول شاهنامه نیست. استاد متوفی در مقدمه تصحیح شهریارنامه زیر عنوان «پیداشدن اشعار گمشده شاهنامه» می‌نویسد:

دانسته شد که این منظومه بر روی هم در ۱۳۷ بیت داستان اسفندیار که از فردوسی نقل شده است، ۵۱ بیت که آن هم علی‌التحقیق از خود فردوسی است، بر نسخ متداول شاهنامه علاوه دارد و این ۵۱ بیت در این مقدار مختصر که در نسخه ما باقی مانده، خود بهترین نمونه و نشانه‌ای است از گمشده‌های اشعار شاهنامه و آنچه به تفاوت مندرجاً از قلم نساخ افتاده تا شماره ایات موجودش از شصت هزار بیت که خود فردوسی مکرر تصریح فرموده است، به حدود ۵۶۴۸ و حد متوسطش ۵۰ هزار بیت تقلیل یافته و این امر خود مشکلی در کار تحقیق شاهنامه برای ما فراهم ساخته است. خلاصه این که بخش منقولات شهریارنامه از شاهنامه فردوسی به نظر ما از دو جهت درخور توجه و اهمیت است. نخست این که بهترین کلید برای حل مشکل کمبود نسخ معمول شاهنامه و صحیحترین نشانی برای یافتن ایات از قلم افتاده از دست‌رفته آن به دست ما می‌دهد که از روی آن مقداری از آن ضالّه منشوده یا جواهر مفقوده را که هر بیتش در نظر ما همسنگ دره‌ای از لاکمی منضوده است پیدا می‌کنیم، و هر قدر که از این نمونه آثار از دست‌رفته فراچنگ ما بازآید بسیار مغتنم و گرانبهاست. متأسفانه نسخه کامل شهریارنامه در دست ما نیست، اما به این قیاس که می‌بینیم در ۱۳۷ بیت ۵۱ بیت علاوه دارد، می‌توان حدس زد که در مجموع دو داستان اسفندیار و ارجاسب و رستم و اسفندیار که عده ایاتش در شاهنامه‌های معمولی به دو سه هزار بیت بالغ می‌شود، حداقل حدود یک‌هزار بیت در اصل شهریارنامه

ای  
و  
نها  
و  
های  
اید  
سته  
بگر  
ردر  
یا با  
  
هاند،  
ملی  
رویده  
اه بن  
بی از

باشد که یکجا یا متدرجاً از قلم نسخ شاهنامه افتاده است، و پیداشدن این اندازه هم از زاده‌های طبع گوهرزای استاد طوس برای شعر و ادبیات فارسی چندان گران‌ارز و پربهاست که آن‌را با هیچ گوهر شاهانه‌ای برابر نتوان ساخت! وجه دیگر از اهمیت مقولات شهریارنامه از فردوسی، اختلاف روایت بعضی ابیات است با نسخ موجود شاهنامه که لابد نسخه مأخذ مختاری به سبب قرب عهد به فردوسی بسیار قدیم و معتبرتر از نسخه‌های بعد بوده است، و اگر نسخه کامل قدیم شهریارنامه به دست بیاید عیناً در حکم آن است که قدیمترین نسخه‌های شاهنامه را به دست آورده باشیم و می‌توانیم از روی آن لااقل دوسه هزار بیت شاهنامه را که علی‌التحقیق به دست کتاب تحریف و تصحیف شده است، به صورت اصل صحیح قدیمش بازگردانیم. باز جای تأسف است که نسخه شهریارنامه که بعد از چندین سال رنج انتظار به دست ما آمده، هم تازه‌نویس است و هم ناقص و پرغلط، اما هر قدر که قابل اعتماد نباشد، باز ما را مأخذ معتبریست برای اصلاح همین قسمت از شاهنامه...<sup>۲</sup>

ذوق یافتن بیتهایی گمشده از شاهنامه، استاد متوفی را به نتیجه‌گیریهایی صد در صد نادرست و بسیار خطرناک و گمراه‌کننده کشانیده است. بنا بر حسابی که آن مرحوم کرده است، تنها در سه هزار بیت شاهنامه حدود هزار و صد بیت یعنی کمی بیش از یک‌سوم افتادگی دارد و بدین ترتیب باید دستنویسهای کهنتر شاهنامه که هیچ‌یک به پنجاه هزار بیت نمی‌رسند، حدود شانزده هزار بیت افتادگی داشته باشند. نتیجه‌ای که از این برآورد به دست می‌آید این است که شاهنامه در اصل حدود شصت و شش هزار بیت داشته است. این مطلب را داشته باشید، بنده پس از شرح کوتاهی درباره شهریارنامه، دوباره بدان بازمی‌گردم:

از شهریارنامه ظاهراً دو دستنویس در دست است. یکی دستنویس کتابخانه بریتانیا در لندن در ۲۲ برگ و با ۱۱ تصویر، و این همان دستنویسیست که شادروان همائی در پایان دیوان عثمان مختاری به چاپ رسانده است. متن این دستنویس در آغاز و میانه و پایان داستان دارای افتادگی بزرگیست و این مقدار که هست (به نقل از مصحح، ص ۷۵۶) شامل ۸۷۱ بیت است.

دیگر دستنویسی که خاورشناس روسی چایکین در سال ۱۹۲۶ میلادی در تهران خریده بود و در آغاز آن چایکین و شادروان مجتبی مینوی یادداشت کوتاهی درباره

## اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه

هویت کتاب نوشته‌اند. این دستنویس شامل دو بخش است. بخش نخست شهریارنامه و بخش دوم بخشی است از برزوانه از عطاء بن یعقوب کاتب ملقب به عطائی که برزوانه را به نام سلطان ابراهیم غزنوی (۴۵۰-۴۹۲) سروده است. بعداً که علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۸) به جای پدر نشست، عثمان مختاری شهریارنامه را که شرح ماجراهای شهریار پسر برزو است، به نام این پادشاه سرود و در واقع کار شاعر پیشین را بدین گونه ادامه داد که سرگذشت پسر پهلوان پیشین را برای پسر پادشاه پیشین به نظم کشید. تمام این دستنویس چنان که در یادداشت چایکین و مینوی آمده است ۱۵ هزار بیت دارد و بخش شهریارنامه آن که آقای غلامحسین بیگدلی به چاپ رسانیده‌اند<sup>۲</sup> - متأسفانه به صورت دستنویست، با خط خوردگی، بدون مقابله با دستنویس لندن و بدون شماره گذاری بیتها (به نقل از مصحح، ص ۴) - دارای ۵۱۷۵ بیت است. متن شهریارنامه این دستنویس نیز اگرچه شش برابر متن دستنویس لندن است، ولی مانند همان دستنویس در آغاز و میانه و پایان افتادگی دارد. متن شهریارنامه دستنویس چایکین با این بیت آغاز می‌گردد:

کس از پاسبانان نه آگاه بود جهانجوی خفته به خرگاه بود  
و ادامه سرگذشت، ماجرای شهریار است با شاهان و پهلوانان و کشتن شیر و عاشق شدن زنان بر او که بیشتر این ماجراها در سرزمین سرن‌دیب می‌گذرد. شهریار دارای هفت خانی نیز هست که نه خان دارد و از پس آن ماجراهای دیگری می‌آید و در همین جا پس از آن که نزدیک دو سوم از متن دستنویس چایکین ورق خورده است، متن دستنویس لندن از صفحه ۱۱۶، بیت ۲۴ دستنویس چایکین (: چو زندگی سر ره بدان دیو بست...) آغاز می‌گردد. ماجراهای شهریار همچنان ادامه می‌یابد تا این که لهراسب و زال و زواره از این سو و ارجاسب و ارهنگ دیو از سوی دیگر وارد ماجرا می‌شوند و در همین گیر و دار نیز روایت دستنویس لندن در صفحه ۱۴۰ بیت ۷ دستنویس چایکین (: چو بگریخت ارهنگ از پیش زال...) قطع می‌گردد؛ ولی به پایان نمی‌رسد. در دستنویس چایکین نخست دنباله طبیعی سرگذشت ادامه می‌یابد، گودرز و گشتاسب و زن لهراسب و مادر گشتاسب و فرامرز از یک سو و طهماسب برادر ارجاسب از سوی دیگر وارد سرگذشت می‌گردند، شهریار هم دوباره وارد ماجرا می‌شود و از پس او گرگویی و گرگین و اردشیر بیژن و بانوگشسب نیز می‌رسند و در همین جا هنگامی که شهریار در کار کشتن شیر است، شهریارنامه دستنویس چایکین (: بزد چنگ...) به پایان می‌رسد، یعنی ناقص می‌ماند و داستان برزو آغاز می‌گردد که در این چاپ نیامده

است. و اما در دستنویس لندن، پس از آن که روایت آن در میانه قطع گردیده بود و ما در بالا بدان اشاره کردیم، روایتی از داستان زال دستان و سلیمان پیامبر می‌آید که آغاز و میانه و پایان آن نیز افتاده است و این مقدار ۹۷ بیت است. این روایت ظاهراً آخرین روایت شهریارنامه بوده که در دستنویس چایکین افتاده و در دستنویس لندن ناقص مانده و با این آیات به پایان می‌رسد:

به‌سرشد کنون نامه شهریار	به توفیق یزدان پروردگار
شها شهریارا سرا سرورا	نگهدار تخت و جهان‌داورا
چو فرمودی ام داستانی بگوی	بگفتم به اقبال فرهنگ‌جوی
سه سال اندر این رفیع برداشتم	سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
به‌نظم آوردم به اقبال شاه	شه شهریاران و ظل‌الله
که تاجت فروزنده چون هور باد	ز تیغت جهان جمله پر نور باد
گل باغ و بستان محمودشاه	جهانجوی بخشنده مسعودشاه
چو مختاری آن نامورداستان	به نام تو گفت ای شه راستان،
گرم هدیه بخشی در این بارگله	به پیش بزرگان با عز و جاه،
شوم شاد و افزون شود جاه تو	همان مدح گویم به درگاه تو،
وگر هدیه ندهی، ایا شهریار	نرنجم که هستی خداوندگار
زبان من از هجو کوتاه بادا	همیشه ثناگوی این شاه بادا!

از آنچه رفت باید نتیجه گرفت که شهریارنامه در اصل داستان مفصلی بوده محتملاً حدود ده هزار بیت، و مانند بیشتر حماسه‌های پس از شاهنامه، آمیخته از روایات کهن و نو، ایرانی و سامی، که متأسفانه در هر دو دستنویس موجود آن، به‌ویژه دستنویس لندن، چندین هزار بیت از آغاز و میانه و پایان سرگذشت افتاده است، ولی کتاب محتملاً به آیات بالا که کنایه‌ای به فردوسی و هجوتامه اوست<sup>۹</sup> پایان می‌یافته است.

و اما دستنویس لندن با بیت‌های بالا به پایان نمی‌رسد، بلکه پس از این آیات در این دستنویس آمده است:

ز فردوسی اکنون سخن یاددار که شد بر سر رزم اسفندیار  
و سپس به دنبال بیت بالا ۱۳۷ بیت از شاهنامه فردوسی آمده است که ۲۴ بیت آن از داستان هفت‌خان اسفندیار است و بقیه از داستان رستم و اسفندیار و در این ۱۳۷ بیت ۵۱ بیت هست که در دستنویس‌های متداول شاهنامه نیست و همین موضوع شادروان همائی (و شاید برخی پژوهندگان دیگر را نیز) بدین گمان انداخته است که شاهنامه در اصل

هزاران بیت بیشتر از این داشته است، ولی به دست ما نرسیده است:

در میان دستنویسهای شاهنامه که نگارنده تاکنون بررسی کرده است،<sup>۱</sup> دستنویسی هست متعلق به کتابخانه طویقاپوسرای در استانبول، مورخ ۹۰۳ هجری<sup>۲</sup> به خط منصور بن محمد بن ورقه بن عمر بختیار بهبهانی. این دستنویس در کنار دستنویس لندن مورخ ۶۷۵ و دستنویس دیگر لندن مورخ ۸۹۱، و پس از دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴، یکی از دستنویسهای معتبر شاهنامه به شمار می‌رود. فیلمی که نگارنده از این دستنویس داشت، دارای نقص فنی بود و از این رو در آغاز کار تصحیح ناچار آنرا جزو دستنویسهای غیر اصلی قرار دادم، تا این که به لطف استاد گرانبایه دکتر محمدامین ریاحی به فیلم بهتری از آن دست یافتم و توانستم آنرا از دفتر سوم جزو دستنویسهای اصلی خود ببرم. ولی متأسفانه این دستنویس نیز مانند همه دستنویسهای دیگر شاهنامه که بنده می‌شناسم، دارای نسب واحد و اعتبار ثابت نیست. بدترین فسادی که در این دستنویس راه یافته است، در پادشاهی گشتاسپ، درست پس از پایان هزار بیت دقیقی و آغاز سخن فردوسی است، بدین گونه که از این محل تا پایان پادشاهی گشتاسپ که بر طبق تصحیح بنده مجموعاً دارای ۳۳۷۷ بیت است، این دستنویس حدود هزار بیت اضافه دارد، از جمله بیشتر ۵۱ بیتی که شادروان همائی در شهریارنامه عثمان مختاری نام برده است که در این جا نیازی به توضیح دارد: از این ۵۱ بیت ۷ بیت آن در دستنویسها و چاپهای شاهنامه هست و از نظر شادروان همائی پنهان مانده‌اند.<sup>۳</sup> از بقیه ۴۴ بیت ۳۴ بیت آن در میان بیتهای اضافی دستنویس استانبول هست و ۸ بیت دیگر آن در دستنویس قاهره مورخ ۷۹۶، و تنها ۲ بیت باقی مانده آنرا بنده نیافتم. در هر حال، با مطالعه داستان گشتاسپ در دستنویس استانبول بر ما روشن می‌گردد که اولاً آن صورت از داستان گشتاسپ شاهنامه که به پایان شهریارنامه مختاری افزوده بوده‌اند و بیتهایی افزون بر دستنویسهای دیگر شاهنامه داشته بوده، از دست نرفته، بلکه از راه دستنویس استانبول به دست ما رسیده است. ثانیاً اکثر قریب به اتفاق این بیتها به دلایل فراوان لغوی و سبکی از فردوسی نیست، بلکه شاعری با قریحه‌ای متوسط در شعر حماسی، ولی بسیار فضول و ناامین در چند داستان فردوسی به قصد اصلاح و تکمیل سخن او دست برده است. غیر از دلایل فراوان لغوی و سبکی، آنچه الحاقی بودن این بیتها را تأیید می‌کند، یکی این است که از این هزار بیت جز اندکی در دستنویسهای قاهره ۷۹۶ و لندن ۸۴۱ و لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی، چیزی در دیگر دستنویسهای ما نیست، در حالی که اگر این بیتها از فردوسی بود تقریباً محال بود که از این همه بیت دست کم چند بیتی در همه

تم  
ما  
غاز  
بن  
نده

نملاً  
ن و  
دن،  
نملاً

در

ن از  
بیت  
مائی  
صل

دستونبهای دیگر راه نیابد. دیگر این که کسی که این بیتها را درون شاهنامه کرده است، چنان که در کار دیگر الحاق‌کنندگان نیز می‌بینیم، در برخی جاها ناچار گشته است برای رفع وصله‌خوردگی سخن و یکدست کردن بیان، تغییری نیز در آغاز بیتهای بعدی بدهد و این تغییرات نیز در دستونبهای دیگر نیست. حال اگر این بیتها را اصلی بگیریم، باید بگوییم که همه دستونبهای دیگر که دارای خویشاوندیها و شاخه‌بندیهای گوناگون‌اند، نه تنها متفقاً این بیتها را انداخته‌اند، بلکه همه متفقاً آغاز بیتهای بعدی را نیز یکسان اصلاح کرده‌اند.

و اما آیا این دستبرد را پیش از عثمان مختاری به شاهنامه زده‌اند و سپس آن دستنویس فاسد مورد استفاده عثمان مختاری قرار گرفته، یا پس از او مرتکب شده و به پایان شهریارنامه او افزوده‌اند، و یا این کار زشت به دست خود عثمان مختاری انجام گرفته است؟ شاید مقایسات لغوی و سبکی میان این بیتهای الحاقی و بیتهای شهریارنامه این راز را بر ما بگشاید. در هر حال این دستبرد ییشرمانه به سخن شاعر که مانند آن در دستونبهای دیگر نیز یافت می‌شود،<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که زمان کوتاهی پس از فردوسی کسانی در متن شاهنامه به عمد و به قصد اصلاح و تکمیل آن دست برده‌اند. به گمان نگارنده اصل شاهنامه چیزی میان ۴۸ تا ۴۹ هزار بیت بوده است، یعنی به ۵۰ هزار بیت هم نمی‌رسیده، چه رسد به شصت هزار بیت یا بیشتر.<sup>۲</sup>

۲- متأسفانه از آن اختیارات شاهنامه که به مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵) نسبت داده‌اند،<sup>۳</sup> نسخه‌ای به ما نرسیده است. در عوض یک اختیارات در دست است از شاعری به نام علی بن احمد شامل ۲۴۴۷ بیت از شاهنامه که در سیزده باب تقسیم شده است و گردآورنده ۱۴۴ بیت نیز از خود در مقدمه و مؤخره بر کتاب افزوده است. این کتاب در سال ۴۷۴ هجری به نام پادشاه سلجوقی ابوالفتح ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵) تنظیم شده و تنها دستنویس موجود آن که در کتابخانه گوتا در آلمان نگهداری می‌شود، برای کتابخانه سلطان عثمانی محمد سوم (۱۰۰۲-۱۰۱۱ / ۱۵۹۴-۱۶۰۳) نوشته شده است.<sup>۴</sup> استاد گرانمایه دکتر محمدامین ریاحی معتقدند که سلطانی که کتاب به نام او گردآمده است ابوالفتح ملکشاه بن محمد از سلجوقیان ارزروم است و از این رو تاریخ ۴۷۴ را باید ۵۷۴ تصحیح کرد.<sup>۵</sup> در ایات مقدمه کتاب از این سلطان تنها به ابوالفتح (برگ ۴، بیت ۷) و ملکشاه (برگ ۵، بیت ۵؛ برگ ۶، بیت ۹) و سلجوقیان (برگ ۶، بیت ۱۰) یاد رفته است، و در عنوان اشعار دوبار سلطان عالم ابوالفتح ملکشاه بن محمد (برگ ۲ و ۲۸۸)



ولی چون نام پدر ملک‌شاه اول، یعنی البارسلان نیز محمد است، از این عنوان نیز نمی‌توان نتیجه قطعی گرفت، منتها اشعار برگزیده از شاهنامه نه تنها اعتبار سال ۴۷۴، بلکه اعتبار سال ۵۷۴ را نیز ندارند. علت عدم این اعتبار به گمان نگارنده نباید تنها مربوط به از دست رفتن دستنویس اصلی این اختیارات و یا احیاناً کتابتهای مکرر و ناامینی کاتبان باشد، بلکه گویا خود علی بن احمد نیز در نقل اشعار شاهنامه امانتداری چندانی نشان نداده بوده است. با این همه از آنجایی که اشعار این اختیارات در هر حال از دستنویسی کهنتر از دستنویسهای موجود شاهنامه گرفته شده‌اند، نمونه‌های اندکی از نوبسهای کهن را در بر دارد که بنده در این جا فهرست‌وار یاد می‌کنم:

یکی واژه‌خاشه است که در دستنویسهای اساس تصحیح نگارنده نیامده است (یکم ۵۶/۷). ولی در واژه‌نامه‌ها هست و پایتتر بدان اشاره خواهد شد.

دیگر واژه وریب است، اماله وراب به معنی «خمیدگی و انحراف» که از وامواژه‌های کهن عربی در فارسی است و در شاهنامه چندبار به کار رفته، ولی در بیشتر دستنویسها آن را به واژه دیگری گردانیده‌اند. در دستنویس فلورانس (دوم ۶۶۹/۶۶۶) و ینی از شاهنامه در راجه الصدور ص ۱۴۹ = سوم ۷۲/۱۰۹) گواه آن هست.

دیگر واژه بخش است به معنی «برج» که در بیشتر دستنویسهای شاهنامه آن را به برج گردانیده‌اند، ولی باز در دستنویس فلورانس و یکی دو تا دیگر از دستنویسها صورت اصلی آن هست (سوم ۱۶۱/۹۰۴؛ چهارم ۲۳۴/۲۵۶۴).

دیگر واژه شیوان است به معنی «آشفته و ترسان» که در دستنویسهای شاهنامه به ترسان و شیون گشتگی یافته است (چاپ مسکو ۱۳۲/۱۸/۹) و در لغت شهنامه عبدالقادر (شماره ۱۶۲۱) به گونه‌شیمان آمده است.

دیگر واژه نبشتن است که در بیشتر دستنویسهای شاهنامه به ریخت نوقر نوشتن تغییر داده شده است، ولی باز دستنویس فلورانس جز اندکی انگشت‌شمار همه جا ریخت کهنتر نبشتن را تأیید می‌کند.

دیگر واژه اوییدا است که در بیشتر دستنویسهای شاهنامه به امید تغییر داده شده است، ولی باز دستنویس فلورانس همه جا ریخت اوییدا را تأیید می‌کند.

دیگر قید مرکب بنیز (= به + نیز) است به معنی «هرگز، نیز، همچنین» که باز در بسیاری از دستنویسهای شاهنامه گشتگی یافته است.

دیگر واژه چرب و چربی است که در دستنویسهای شاهنامه غالباً به خوب و خوبی گشتگی یافته است، ولی ریخت اصلی را بیش از همه دستنویس فلورانس و نیز یکی دو

دستویس دیگر تأیید می‌کنند.

چند مورد دیگر نیز هست که نگارنده در مقاله‌ای که پیش از این در معرفی این اختیارات نوشت، از آن نام برده است و در این جا دیگر به بازگفت آن نمی‌پردازم. هنگام استفاده از این اختیارات می‌توان به احتمال نزدیک به یقین گفت که بیت‌های آن در دستویس اساس آن که کهنتر از دستویس‌های موجود شاهنامه بوده است، بوده‌اند، ولی این مطلب به تنهایی دلیلی کافی بر اصالت بیت‌های آن نخواهد بود. از سوی دیگر باید به دیده داشت که تنها نبود بیتی از شاهنامه در این اختیارات، حتی اگر آن بیت با یکی از باب‌های سیزده‌گانه این اختیارات هم موضوع باشد، به هیچ‌روی دلیلی بر عدم اصالت آن بیت نیست. همچنین باید این نکته را به دیده گرفت که ممکن است نویسنش بیتی در شاهنامه به علت وابستگی و پیوستگی موضوعی یا دستوری با بیت پیشین آن، به گونه‌ای باشد که نتوان بدان صورت که هست از آن در اختیارات یا نقل قول‌های دیگر از شاهنامه، بهره‌مند شد، و از این رو گیرندگان به ناچار در آن بیت و به ویژه در آغاز آن دست تصرف برده باشند.

۳- از میان واژه‌نامه‌ها، لغت فرس تألیف ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، با آن که تاریخ کتابت هیچ یک از دستویس‌های آن از سده هشتم کهنتر نیست، برای کار ما دارای اهمیت ویژه‌ای است. چون این کتاب پنجاه سالی پس از پایان سرایش شاهنامه تألیف گشته است و مولف آن که همشهری فردوسی بود، احتمالاً خود در جوانی یا نوجوانی فردوسی پیر را دیده بوده است. شمار بیت‌های شاهنامه در دستویس‌های این کتاب به یک اندازه و به یک سان نیست. ولی با همه ناهمخوانی‌ها می‌توان از شماری از بیت‌ها نام برد که هنگام تصحیح در گشادن دشواری‌های لغوی همان بیت‌ها کمک شایانی می‌کنند.

برای مثال، یکی بیت زیر است در گواه‌خاشه به معنی «ریزه‌های کاه»:

نه گویا زبان و نه جويا خرد زهر خاشه ای خویشن پرورد

پیش از این گفته شد که واژه‌خاشه در دستویس‌های ما از دست رفته است (← یکم ۵۶/۷)، ولی در لغت فرس و معجم شاهنامه<sup>۱۵</sup> و لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی (شماره ۸۸۲) و در اختیارات شاهنامه که پیش از این معرفی شد، آمده است.

دیگر بیت زیر در گواه‌هند است که اسدی چنین معنی کرده است: «چونان بود که

گویی این قوم با آن قوم هنبازهند، یعنی انبازاند و مانند»:

گشاده بریشان شود راز من بهر نیک و بد هندهباز من  
ولی مصراع دوم در دستنویسهای ما (← یکم ۱۰۰/۹۵) به گونه‌های:

به‌هر کار هستند (به‌هر نیک و بد باشد، بوده) انباز من

درآمده است، یعنی واژه‌هند و هم‌هنباز گشتگی یافته‌اند. همین بیت در گواه همین واژه در لغت شهنامه عبدالقادر (شماره ۲۶۹۵) نیز آمده است، ولی در آنجا هنباز به انباز گشتگی یافته است. همچنین در داستان هفت‌خان اسفندیاریتی هست (← دفتر پنجم، زیر چاپ، بیت ۵۷۳) که نشان می‌دهد فردوسی این واژه را باز هم به‌کار برده بوده است، ولی در این‌جا نیز هند در بیشتر دستنویسهای ما به‌اند و جز آن گشتگی یافته است و گونه درست تنها در دستنویسهای لندن ۶۷۵، کراچی ۷۵۲ و لندن ۸۹۱ آمده است:

ز لشکر سرافرازگردان که هند بنزدیک شاه جهان ارجمند

دیگر بیت زیر است در گواه واژه ژکان به‌معنی «با خود دمدمه کردن» که در دستنویس لندن ۶۷۵ به‌میان و در برخی دستنویسهای دیگر به‌گونه دیگر گشتگی یافته است، ولی نویسنش درست در دستنویس فلورانس و چند دستنویس دیگر آمده است (← دوم ۵۵۵/۱۶۲):

هشیوار و از تخمه گیوگان که بر درد و سختی نگردد ژکان

دیگر بیت زیر است در گواه واژه ستیخ به‌معنی «راست» که در دستنویس لندن ۶۷۵ به‌ستیخ گشتگی یافته، ولی گونه درست آن در بیشتر دستنویسها هست (← دوم ۶۲۱/۱۶۸):

خم آورد پشت و زدست آن ستیخ (لغت فرس: خم آورد نوک سان ستیخ)...

دیگر بیت زیر است در گواه واژه کازه به‌معنی «کومه و سایه بان»، هرچند تنها در دستنویس مورخ ۷۶۶ آمده است،<sup>۱۱</sup> ولی در معجم شاهنامه (ص ۸۳) و لغت شهنامه (شماره ۲۰۷۰) نیز هست و در دستنویسهای شاهنامه ریخت درست آن تنها در دستنویس فلورانس آمده است (← سوم ۱۱۵۷/۱۷۵):

ز ترگ و ز جوشن خود (لغت فرس: سه راز بسیاری) اندازه نیست

بر این دشت یک مرد را کازه نیست

دیگر بیت زیر است در گواه واژه آگنده به‌معنی «اسطبل» که باز تنها در دستنویس

مورخ ۷۶۶ آمده است:

چراگاه اسبان شود کوه و دشت به آگنده‌زان پس نباید گذشت<sup>۱۲</sup>

مصراع دوم در دستنویسهای شاهنامه (← یکم ۱۰۳/۲۹۲) به‌گونه: گیاه ز یال

یلان برگذشت، تو را زاب چیحون نباید گذشت، پراکنده لشکر تواند گذشت، آمده است.

به همین گونه فرستهای معجم شاهنامه و لغت شهنامه و برخی فرهنگهای دیگر، گاه در تصحیح بیتی از شاهنامه کمک موثری می‌کنند. با این همه باید هنگام استفاده از این فرهنگها نیز نکات چندی را به دیده داشت. نخست این که اعتبار نسبی این فرهنگها بیشتر در واژه گواه است، ولی بقیه اجزای بیت ممکن است به دست کاتبان دگرگون شده باشند و بهترین دلیل آن این که مثلاً در لغت فرس کمتر بیتی از شاهنامه هست که در همه دستنویسهای کتاب یکسان باشد، بلکه غالباً نقطه اتفاق آنها در همان واژه گواه است. همچنین در لغت فرس، چنان که در دو مثال سپسین دیدیم، شمار بیتهای شاهنامه در دستنویسهای کتاب متفاوت‌اند و از این رو درباره برخی بیتها نمی‌توان به تحقیق گفت که آنها را خود اسدی برگزیده است یا یکی از کاتبان لغت فرس. گذشته از این گاه کاتبان بیتهایی را به نام فردوسی درون کتاب کرده‌اند که اصلاً از او نیست. بنا بر این اگر بیتی در این واژه‌نامه‌ها به نام فردوسی ثبت شده است که در دستنویسهای شاهنامه نیست، نباید حتماً آن را جزو بیتهای گمشته شاهنامه پنداشت.

۴- از آغاز سده ششم هجری، کم کم مؤلفان آثار فارسی برای آرایش اثر خود بیتهایی از شاهنامه نقل کرده‌اند. این بیتها نیز تا آنجا که از تألیفات سده‌های ششم و هفتم باشند، یعنی مأخذ نقل آنها به دستنویسهای شاهنامه از سده‌های پنجم و ششم و هفتم برگردد، می‌توانند در تصحیح شاهنامه سودمند افتند. در زیر برخی از تألیفات سده‌های ششم و هفتم که در آنها بیتهایی از شاهنامه هست یاد می‌گردد:

مجل التواریخ والقصص از ۵۲۰ هجری (۵ بیت)، کنوز الحکمة احمد جام از ۵۳۳ هجری (۱ بیت، به نقل از سرچشمه‌های شاهنامه‌شناسی، ص ۲۲۵)، چهارمقاله نظامی عروضی از ۵۵۱-۵۵۲ هجری (۲۲ بیت و ۶ بیت از هجوتامه)، خردنامه از ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی، از سده ششم هجری (۲۵۲ بیت)، راحة الصدور و آية السرود از محمد بن علی بن سلیمان راوندی، از ۵۹۹ هجری (بیش از ۶۰۰ بیت، به شمارش مصحح کتاب محمد اقبال ۶۷۶ بیت)، ترجمه تاریخ بیهی از ابوالشرف فاضل گلپایگانی از ۶۰۳ هجری (۵ بیت)، فرائد السلوک فی فضائل الملوک از شمس سجاسی، از ۶۰۹ هجری (حدود ۷۰ بیت)، مرزبان‌نامه سعدالدین وراوندی از ۶۰۷-۶۲۲ هجری (۳۰ تا ۳۳ بیت)، مرصاد العباد نجم رازی از اوایل سده هفتم هجری (۱۰ بیت)، جوامع الحکایات و

نم  
ده  
گاه  
ن  
نها  
ون  
که  
واه  
در  
که  
بان  
بنی  
اید  
خود  
و  
و  
از  
۵۳۱  
می  
بل  
از  
صح  
۶۰۳  
جری  
۳۳  
ت و

اهمیت و خطر فاخذ جنبی در تصحیح شاهنامه

۷۳۹

لوامع الروایات محمد عوفی از اوایل سده هفتم هجری (۸ بیت)، تاریخ طبرستان ابن اسفندیار از پیرامون سال ۶۱۳ هجری (۸ بیت)، بوستان سعدی از ۶۵۵ هجری (۱ بیت)، تاریخ جهانگشای جونی از ۶۵۸ هجری (۱۱ بیت)، الاوامر العلییه فی امور العلییه از ابن بی بی، از ۶۸۰ هجری (۲ بیت از هجوتامه، به نقل از سرچشمه های فردوسی شناسی ص ۳۰۰)، اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة از محمد بن علی الظهیری الکاتب السمرقندی، از سده هفتم هجری (۱۰ بیت). در زیر برای مثال چند مورد را از کتاب راحة الصدور نام می بریم:

چنان که پیش از این اشاره شد، واژه تازی وریب به معنی «خمیدگی و انحراف» در بیشتر دستنویسهای شاهنامه به واژه دیگری گشتگی یافته است، ولی نویسنش درست آن در بیتی از راحة الصدور (ص ۱۴۹) که از شاهنامه نقل شده، آمده است:

شتاب آمد از رفتن اندر وریب (← سوم ۷۲/۱۰۹)

دیگر واژه اوامید که جز در دستنویس فلورانس، در دیگر دستنویسها به گونه اوامید دگرگونی یافته، یکجا از راه راحة الصدور (ص ۳۴۲) نیز تأیید می گردد:

همیشه خردمند اوامیدوار

دیگر حرف اضافه بذ که تا سده چهارم هجری در جلوی واژه های آغازیده به مصوت به جای به می آمده است و سبتر تنها در جلوی ضمایر آغازیده به مصوت (: بدو، بدان، بدین، بدیشان) باقی مانده است. گونه بذدر نیمه نخستین شاهنامه حدود هفتاد بار در دستنویسهای اساس تصحیح نگارنده آمده است که حدود پنجاه بار آن در دستنویس فلورانس است. در هر حال، این حرف بذ یک بار هم از راه راحة الصدور (ص ۳۴۲) تأیید می گردد:

به کوشش نباشد سخنها بذاب

جز اینها باز هم مثالهای دیگر هست که نقل همه آنها سخن را به درازا می کشاند. ولی این بخش را نیز نباید بست، بدون آن که به خطری هم که از راه این مأخذ کار تصحیح را تهدید می کند اشاره ای رفته باشد:

این خطر به ویژه یکی در این است که ناقلان بیتهای شاهنامه را از حافظه نقل کنند و در نتیجه ناخواسته تغییری در آن دهند. و دیگر در این است که گاه بیتهای شاهنامه به علت پیوستگی و وابستگی با بیت پیشین خود، فاقد استقلال لفظی هستند و در نتیجه بدون تغییر کوچکی، به ویژه در آغاز بیت، به کار ناقلان آن نمی خورد. سوم این که گاه بیتی مثل سایر می گردد و صورت افواهی و مشهورتر جای صورت اصلی را می گیرد.

گذشته از اینها گاه ناقلان به عمد نیز در بیتی دست تصرف می‌برند و آنرا با زبان و زمان خود سازگارتر می‌سازند. پیش از این نگارنده برای نمونه این گونه تصرفات بیت زیر را از شاهنامه مثال زد (یکم ۵۰۱/۱۲۰):

مکش مورکی را که روزی کش است که او نیز جان دارد و جان خوش است  
و نوشت که سعدی در این بیت تصرف کرده و آنرا به گونه زیر درآورده است:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است<sup>۱۱</sup>  
ولی اکنون صورت این بیت در فرانداالسلوک<sup>۱۲</sup> که ۴۶ سال پیش از بوستان سعدی تألیف شده است، سعدی را از اتهام تصرف تبرئه می‌کند:

میازار موری که دانه کش است که او نیز جان دارد و جان خوش است  
از سوی دیگر، مصراع دوم در فرانداالسلوک درستی متن ما را تأیید می‌کند و نگارنده مصراع نخستین را نیز به همان گونه که در متن ما آمده درست می‌داند و از این رو همچنان معتقد است که صورتهای دیگر نتیجه دگرگونیهای افواهی یا تصرفات عمدی است.  
از جمله کارهای بسیاری که باید هنوز در زمینه شاهنامه پژوهی انجام گیرند، یکی نیز گردآوری و تنظیم همین بیتهای پراکنده شاهنامه در تألیفات سده‌های ششم و هفتم و هشتم است. کسی که بدین مهم همت گمارد، اولاً باید ابیات را به ترتیب مندرجات شاهنامه تنظیم کند. و دیگر این که اگر بیتی در دستنویسهای مأخذ دارای نویسشهای گوناگون باشد، اختلافات را نیز در حواشی بیاورد تا کار کسانی را که در تصحیح شاهنامه از پژوهش او بهره‌ور می‌گردند، آسانتر کند.

۵- از میان ترجمه‌های شاهنامه، فعلاً تنها ترجمه عربی فتح بن علی بنداری اصفهانی از سالهای ۶۲۰-۶۲۱ هجری<sup>۱۳</sup> قابل ذکر است. این که آیا ترجمه ترکی شاهنامه از سال ۸۵۴ هجری<sup>۱۴</sup> بر اساس دستنویسی کهن و معتبر انجام گرفته باشد، باید نخست توسط دانشمندان این زبان بررسی گردد. و اما کتابت دستنویس اساس ترجمه بنداری نباید از نیمه نخستین سده ششم هجری کهنتر بوده باشد، ولی از سده ششم نوتر هم نبوده است. در پایان این ترجمه تاریخ پایان نظم شاهنامه سال ۳۸۴ ذکر شده است که سال پایان نخستین نگارش شاهنامه است. ولی از این تاریخ نباید چنین نتیجه گرفت که دستنویس اساس این ترجمه مستقیم یا غیرمستقیم به سال ۳۸۴ برمی‌گشته است. چون دستنویسهای شاهنامه را سبتر از روی یکدیگر تکمیل کرده‌اند و اگر جز این می‌بود، حجم ترجمه بنداری و دیگر دستنویسهایی که تاریخ ۳۸۴ دارند،<sup>۱۵</sup> نیمی از این بود که هست. با

متم  
و  
یت  
  
یف  
  
زنده  
چنان  
  
یکی  
تم و  
جات  
سهای  
حیح  
  
هانی  
سال  
توسط  
ید از  
است.  
پایان  
نویس  
سهای  
ترجمه  
ت. با

این همه محتمل است که عدم ذکر برخی بیتها و روایات در این ترجمه با تاریخ ۲۸۴ مرتبط باشد، ولی باید علل دیگری چون عدم اصالت برخی بیتها و روایات و یا از قلم افتادگی برخی دیگر و به ویژه شیوه خلاصه کردن و حذف کردن برخی مطالب را نیز به دیده گرفت. در هر حال وجود این ترجمه در کار تصحیح شاهنامه غنیمت بزرگی است. برای مثال در این بیت (← دوم ۲۸/۲۷۷): «بدرید چرمش...»، برخی از دستنویسها و حتی دستنویسهای کهنتر و معتبرتر چون فلورانس ۶۱۴ و لندن ۶۷۵ و قاهره ۷۴۱ و چندتایی دیگر، به جای چرمش نویسنش کفش، کفش، اسبش و پشتش دارند که درست نمی‌نمایند، ولی ترجمه بنداری: و شق جلده نویسنش درست را که در دستنویسهای نوتر آمده است تأیید می‌کند. و یا در این بیت (← دوم ۲۴/۴۵۱)

به گوش تو گر نام من بگذرد دم جان و خون دلت بفسرد  
مصراع دوم در دستنویس فلورانس آمده است: «همان‌گه روان در تبت بفسرد»، ولی ترجمه بنداری: و این ذکری بسمعک انقطع نفسک و جمده فی قلبک ذمک، نویسنش متن را که در بیشتر دستنویسهای ما آمده است تأیید می‌کند. و یا باز در این بیت (← دوم ۲۵/۴۷۴):

از ایدر بنزدیک کاوس کی صد افکنده بخشنده فرسنگ پی  
مصراع دوم در دستنویس فلورانس چنین است: فزون است فرسنگ سیصد به راه، در حالی که همه دستنویسهای دیگر با وجود فاهمخوانیهای دیگر، در نویسنش صد همخوانی دارند و ترجمه بنداری میزان آنرا تأیید می‌کند: ان بینک و بین الموضع الذی حبس فیہ کیکاوس مائة فرسخ.

نگارنده این سه مثال را از داستان جنگ مازندران در فاصله کمتر از صد بیت برگزید، در سراسر شاهنامه به چند صد نمونه دیگر برمی‌خوریم که برخی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردارند.<sup>۱۳</sup>

اهمیت ترجمه بنداری به ویژه در این است که هر کجا نویسنش دستنویس فلورانس را در برابر همخوانی دستنویسهای دیگر تأیید می‌کند، نشان می‌دهد که نویسنش فلورانس منفرد نیست، و هر کجا که نویسنش دستنویسهای دیگر را در برابر نویسنش فلورانس تأیید می‌کند، نشان می‌دهد که نویسنش دستنویسهای دیگر متأخر نیست و از این رو در هر دو مورد ما را به نویسنش کهنتری از دستنویسهای موجود شاهنامه راهبری می‌نماید، ولی این که آن نویسنش همیشه درست یا حتی اصلی باشد، موضوع دیگری است.

نکته دیگری که هنگام بهره‌مندی از ترجمه بنداری باید به‌دیده داشت، این است که آیا نویسش دستنویسها را به‌گونه مثبت تأیید می‌کند یا به‌گونه منفی. بدین معنی که اگر واژه‌ای یا بیتهی یا روایتی که تنها در برخی از دستنویسها آمده است، در این ترجمه نیز باشد، دلیل بر این است که در دستنویس اساس این ترجمه نیز بوده است، ولی اگر در این ترجمه نباشد، حتماً دلیل بر این نیست که در دستنویس اساس این ترجمه نیز نبوده است، بلکه تواند بود که بنداری آنرا در ترجمه خود زده بوده باشد. البته مواردی نیز هست که از فحوای سخن در این ترجمه می‌توان پی برد که واژه‌ای یا بیتهی یا روایتی در دستنویس اساس ترجمه نیز نبوده است. مصححان چاپ مسکو در آغاز کار خود به این نکته توجه نداشتند و گمان می‌کردند که هرچه در ترجمه بنداری نیست، نه تنها در دستنویس اساس او نبوده، بلکه اصلاً از فردوسی هم نیست و بر اساس این گمان نادرست، در جلد‌های یکم و دوم تصحیح، بسیاری از بیت‌های اصیل شاهنامه را به زیر خط یا به پایان کتاب بردند.

۶- گاه متونی که با شاهنامه فردوسی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم هم‌ماخذاند و یا شاهنامه فردوسی یکی از ماخذ آنهاست، در کار تصحیح شاهنامه سودمنداند. برای مثال، نگارنده برای اثبات الحاقی بودن چندتا از روایات شاهنامه: یکی روایت جشن سده در پادشاهی هوشنگ، دیگر روایت کشتن رستم پیل سپید را، دیگر روایت آوردن رستم کیقباد را از کوه البرز، دیگر روایت به‌زنی گرفتن سیاوخش جریره را در توران، دیگر روایت زادن فرود از مادر، از متون دیگر نیز بهره‌مند گردید.<sup>۲۴</sup> اصولاً گاه برخی از متون عصر فردوسی، اگر با شاهنامه نیز هم‌ماخذ نباشند، به‌ویژه کتابهای تاریخ و جغرافیا، می‌توانند در گشودن برخی از دشواریهای متن شاهنامه کمک کنند.<sup>۲۵</sup> ولی از میان متون هم‌ماخذ با شاهنامه، به‌ویژه یکی از آنها، یعنی تاریخ غررالسیر<sup>۲۶</sup> که مؤلف آن ثعالبی بخش بزرگی از روایات تاریخ ایران خود را از ماخذ اصلی فردوسی، یعنی شاهنامه‌منثور ابومنصوری گرفته است، برای کار ما اهمیت به‌سزایی دارد. ما در زیر این اهمیت را با ذکر چند مثال نشان می‌دهیم:

در داستان رستم و اسفندیار، وقتی اسفندیار در راه خود به زابلستان به دو راهه دز گنبدان و سیستان می‌رسد، آمده است (بے دفتر پنجم، زیر چاپ، بیت ۲۰۰):

دز گنبدان بود راهش یکی دگر سوی زاول کشید اندکی  
در مصراع دوم دستنویس لندن که در نیمه دوم شاهنامه دستنویس اساس ما به‌شمار



می‌رود، و دو دستنویس دیگر به جای زاول‌نویس کابل دارند. البته در این جا با توجه به جریان داستان می‌دانیم که نویسش زاول یا زابل که در دوازده دستنویس دیگر آمده است و به وسیله ترجمه بنداری نیز تأیید می‌گردد درست است و نه کابل. با وجود این متن غررالسیر (ص ۳۴۵): فلما انتهوا الی مجمع الطرق واخذوا فی طریق سجستان، به ما اطمینان بیشتری می‌دهد که در شاهنامه ابومنصوری نیز سیستان بوده و از این رو فردوسی زاول یا زابل نوشته بوده است و نه کابل. مثال زیر جالب‌تر است:

در داستان رستم و شغاد، در آن جا که رودابه پس از مرگ رستم در اثر سستی ناشی از اعتصاب غذا، کارش به جنون می‌کشد و یک شب قصد می‌کند که ماری مرده را بخورد، آمده است (سے دفتر پنجم، بیت ۳۱۱-۳۱۲):

سر هفته را زو خرد دور شد ز دیوانگی ماتمش سور شد:  
بیامد به مطبخ به هنگام خواب یکی مرده ماری بدید اندر آب  
بزد دست و بگرفت بیجان سرش بر آن بد که از مار سازد خورش...

در مصراع یکم بیت دوم همه دستنویسهای ما مطبخ دارند، مگر دستنویس قاهره ۷۹۶ که بستان دارد. در این جا جا دارد که مصحح از خود پرسد که آیا محتمل‌تر نیست که مار در بوستان باشد و در جوی آب بوستان مرده باشد تا در آب آشپزخانه، به ویژه این که واژه تازی مطبخ نیز در جای دیگری از شاهنامه نیامده است و فردوسی همه جا (بنا بر فرهنگ ولف چهار بار) خورشخانه گفته است؟ ولی با رجوع به غررالسیر (ص ۳۸۴): فلما کان بعد اسبوع فار بها جنون الجوع، فدخلت المطبخ و مدت یدها الی بعض القدر المعطله و اذا فیها حیه سوداء میته فاخذتها واهوت بها الی فیها، در می‌یابیم که همان مطبخ درست است و حتی محتمل است که شاهنامه ابومنصوری نیز در این جا مطبخ داشته و نه خورشخانه که این خود قرینه‌ای از تأثیر زبان شاهنامه ابومنصوری بر زبان شاهنامه فردوسی نیز هست. همچنین بر ما روشن می‌گردد که مار در یکی از دیگرهای (قدور) آشپزخانه، لابد دیگر آب، افتاده و مرده بوده است.

در آغاز پادشاهی همای به مثال دیگری بر می‌خوریم. همای پیش از این که کودک خود داراب را در صندوقی گذاشته، به آب بسپارد، کنار کودک را از زرد و در و گوهر و سنگهای گرانبهای دیگر پر می‌کند. در این جا آمده است (سے دفتر پنجم، بیت ۲۷):

بیستند پس گوهری شاهوار به بازوی آن کودک شیرخوار

در مصراع نخستین دستنویس لندن ۶۷۵ و استانبول ۷۳۱ و قاهره ۷۹۶ بس گوهر، دستنویس پاریس ۸۴۴ سی گوهر و دستنویس لنینگراد ۸۹۴ بسی گوهر دارند و بدین

هفتم

است

ی که

ترجمه

اگر

نه نیز

واردی

وایستی

به این

نها در

گمان

بر خط

د و یا

مثال،

سده در

ن رستم

دیگر

از متون

جغرافیا،

ان متون

ن تعالی

امه مشور

یت را با

راهه دز

ی

ا به شمار

ی

ا به شمار

ترتیب روشن نیست که آیا همای به بازوی کودک خود یک گوهر بسته بود و یا بیشتر. و از آن پس نیز در دو جای دیگر (بیت‌های ۱۸۹ و ۲۴۵) که سخن از این گوهر است، باز دستنویسها همخوانی ندارند. البته بعداً جریان داستان روشن می‌سازد که یک گوهر بیش نبوده و در پایان داستان، همای با دیدن همین یک «گوهر شاهوار» به هویت اصلی داراب پی می‌برد. با این حال متن غررالسیر در این جا نیز ما را از هرگونه تردیدی بیرون می‌آورد (ص ۲۹۲): و شدت علی عضده یاقوتة حمراء نفیسة... و در پایان داستان (ص ۲۹۶): و جاءها بالیاقوتة المشدودة کانت فی عضده.

به یک مثال دیگر در داستان هفت خان اسفندیار برمی‌خوریم. اسفندیار پس از پیروزی بر ازدها از دود زهر او بیهوش می‌گردد. پشوتن و سپاهیان گمان می‌کنند اسفندیار به دست ازدها کشته شده است، ولی چون او را بیهوش می‌یابند، پشوتن بر سر اسفندیار گلاب می‌زند و او را به هوش می‌آورد (← دفتر پنجم، بیت ۱۶۵-۱۶۷):

بترسید کو را بد آمد به روی دلش پر ز خون گشت و پر آب روی  
سپاهش همه نعره برداشتند پیاده شدند، اسپ بگذاشتند  
پشوتن بیامد هم اندر شتاب همی ریخت بر تارکش بر گلاب

این سه بیت در دستنویس لندن ۶۷۵ که در نیمه دوم شاهنامه دستنویس اساس ماست نیامده است، ولی ما از راه غررالسیر (ص ۳۱۰-۳۱۱) به اصالت آنها پی می‌بریم: ولحق بشوتن فی الجیش فرأی اسفندیاز ساقطاً لوجه فاطلمت الدنيا فی عینه فترجل و ظن ان الثعبان قد عمل عمله واغتم الجیش [و سر کرکار و ظن اته قدمات] فامر بشوتن برش الماء البارد علی وجهه و صدره.

و یا در همین داستان هفت خان اسفندیار (بیت ۱۱۶) آمده است:

یکی ساخته نقرظنبور خواست...

در این جا دستنویس لندن ۶۷۵ و ده دستنویس دیگر به جای نقرظنبور نیز و دستنویس قاهره نویسش بیش دارند و نقرظنها در دو دستنویس پاریس ۸۴۴ و واتیکان ۸۴۸ آمده است، ولی در این جا نیز در غررالسیر (ص ۳۱۳) عبارت ظنبوراً لطیفاً درستی نقرزا تأیید می‌کند، همچنان که در داستان جنگ مازندران (← دوم ۳۰/۳۹۶) نیز شاعر باز نقرظنبور گفته است و در آن جا نیز نقرظنها بیشتر دستنویسها به نیز گشتگی یافته، مگر در دستنویسهای فلورانس ۶۱۴، واتیکان ۸۴۸ و لنینگراد ۸۴۹.

و یا باز در همین داستان هفت خان اسفندیار (بیت ۳۹۶) آمده است:

فروماند (اسفندیار) از آن ترک (گرگسار) و نمود خشم

و در این جا برخی از دستنویسها بنمود دارند. جریان داستان نویسش نمود را تأیید می‌کند و غررالسیر (ص ۳۲۴) نیز همچنین: فکظم اسفندیاز الفیظ. با مقایسه دقیق‌تر میان تاریخ غررالسیر و شاهنامه، نمونه‌های دیگری نیز که ما را در تصحیح شاهنامه به کار آید، به دست می‌آید، و گذشته از این روشن می‌گردد که اگرچه ثعالبی بسیاری از روایات مآخذ خود را انداخته و یا خلاصه کرده است و جای جای نیز از مآخذ دیگر، به ویژه از تاریخ الرسل طبری پیروی کرده است، ولی او در موارد اندکی نیز جزئیاتی را از شاهنامه ابومنصوری گزارش کرده است که فردوسی انداخته است، و پی بردن بدین جزئیات، هم برای شناخت بهتر شاهنامه ابومنصوری و هم برای شناخت بهتر روایات حماسی ما بی‌اهمیت نیست. برای نمونه در داستان هفت‌خان اسفندیار، در خان چهارم که اسفندیار با زن جادو روبرو می‌گردد، آمده است که اسفندیار (بیت ۱۹۵):

سپه را همه با پشتون سپرد یکی جام زرین پر از می ببرد  
 آیا شکفت نیست که اسفندیار با خود تنها یک جام پر از می ببرد، به ویژه این که در چند بیت پایینتر می‌خوانیم که یک جام می‌هم به زن جادو تعارف می‌کند؟ در غررالسیر (ص ۳۱۳) آمده است: فاحتقب لقات من الزماورد و زکرة من الشراب و جام ذهب. یعنی او به بسته‌ای از زماورد که نوعی خوراکی است و مشکی شراب و جامی زرین با خود می‌برد. به گمان نگارنده در این جا گزارش ثعالبی با شاهنامه ابومنصوری همخوانی بیشتری دارد و فردوسی در این جا مآخذ خود را خلاصه کرده است. به ویژه واژه معرب زماورد (گویا خوراکی از تخم مرغ و گوشت) این گمان را محتمل‌تر می‌سازد که ثعالبی مطلب را از خود نساخته است.

و یا مثلاً در همین داستان هفت‌خان اسفندیار، صندوقی که پهلوان برای نبرد با ازدها می‌سازد و به درون آن می‌رود، به گزارش ثعالبی (ص ۳۱۰) دارای دو در است، ولی در شاهنامه سخنی از آن نیست. همچنین در داستان رستم و اسفندیار در گزارش ثعالبی (ص ۳۶۶) آمده است که زال برای سیمرغ گوسفندی پوست کنده آورد و (ص ۳۶۷) سیمرغ از تن رستم بیش از بیست پیکان بیرون کشید که به وزن یک بارشتر آهن آن بود و سیمرغ بر زخمهای رستم و رخس هم بال کشید و هم زبان مالید. و با این که رستم زبان سیمرغ را نمی‌دانست و زال سخن سیمرغ را برای رستم ترجمه کرد و (ص ۳۶۷-۳۶۸) سیمرغ رستم را به پشت خود گرفت و او را به جزیره درخت گز برد و به همان گونه نیز او را بازگردانید و در بازگشت زال از او با کباب گوسفند پذیرایی کرد.

تم  
 نره  
 باز  
 بش  
 ملی  
 رون  
 شان  
 از  
 کند  
 سر  
 است  
 یلحق  
 ن آن  
 برش  
 نیز و  
 تیکان  
 رستی  
 شاعر  
 مگر

این جزئیات هیچ یک در شاهنامه فردوسی نیست و به گمان نگارنده چندان محتمل نمی‌نماید که ثعالی آنها را از خود ساخته باشد، بلکه محتمل‌تر است که فردوسی آنها را زده یا تغییر داده است. امانتداری فردوسی را نباید در ترجمه لفظ به لفظ مآخذ او دانست. البته این گونه اختلافات در روایات مربوط به تفاوت‌های میان شاهنامه فردوسی از یک سو و تاریخ غررالسیر و احیاناً شاهنامه ابومنصوری از سوی دیگر می‌گردد و با تصحیح شاهنامه فردوسی ارتباطی ندارد.

شرط بهره‌مندی از تاریخ غررالسیر در تصحیح شاهنامه، چنان که پیش از این نشان دادیم، این است که گزارش ثعالی را یک یا چند تا از دست‌نویس‌های شاهنامه تأیید کنند. به سخن دیگر، هنگام ناهمخوانی در نویسش دست‌نویس‌های شاهنامه، آن نویسی که گزارش ثعالی با آن همخوانی دارد، بر نویس‌های دیگر برتری دارد. البته استثنائات را همیشه باید به دیده داشت.

۷- و بالاخره از زبان پهلوی نیز می‌توان در تصحیح شاهنامه کمک گرفت. پیش از این در حاشیه ۲۳ به واژه‌هرزید اشاره شد. آقای دکتر احمد تفضلی از یک وامواژه سربانی از پهلوی، یعنی ارزید، پی برده‌اند که در داستان سیاوخش (دوم ۲۱۴/۱۶۷) صورت درست هرزید است که در دست‌نویس قاهره ۷۴۱ و ترجمه بنداری آمده است و نه هیرید در دست‌نویس‌های دیگر. ایشان در عین حال متقابلاً به کمک شاهنامه برای تعیین منصب ارزید در پهلوی، یعنی «رئیس خواجگان»، نتیجه‌گیری کرده‌اند.

همین پژوهنده و پیش از او چند تن دیگر،<sup>۳۷</sup> کوشیده‌اند که به کمک زبان پهلوی صورت درست نام چهار طبقه اجتماع زمان جمشید را در شاهنامه (یکم، ۴۲/۱۹-۳۱) بازسازی کنند. چیزی که هست نباید گمان برد که فردوسی حتماً صورت پهلوی را — دانسته یا ندانسته — درست به کار برده بوده است و همه تباهی از کاتبان است. و نیز باید به دیده داشت که شاعر گاه ناچار بوده واژه‌ای را بشکند یا دگرگون کند تا در وزن متقارب بگنجد. از این رو باید در این گونه بازسازیها از اعمال زور کناره گرفت و گاه به توفیق نسبی خرسند بود. با این حال زبان پهلوی در تصحیح شاهنامه، چه به علت خویشاوندی زبان و چه به علت هم‌ریشگی روایات، از اهمیتی بس بزرگ برخوردار است.

پیش از این دو بار به حرف اضافه‌ی *pad* اشاره کردم. ساخت پهلوی آن *pad* پیش از آن که در فارسی به *به* تبدیل گردد، دست کم تا پایان سده چهارم هجری در جلوی

نتم  
مل  
انها  
او  
از  
صیح  
شان  
آید  
که  
تا  
ش از  
مواژه  
(۱۶۷)  
ونه  
تعیین  
پهلوی  
(۳۱-  
را -  
و نیز  
روزن  
گاه به  
علت  
خوردار  
یش از  
جلوی

واژه‌های آغازیده به مصوت به گونه‌ی بذر آمده است که سپستر تنها در جلوی ضمائر آغازیده به مصوت باقی مانده است. حتی شاید در سده چهارم عیناً برابر گونه آن در پهلوی بذر به کار می‌رفته است، ولی نگارنده در دستنویسهای خود که گاه حرف پ را با سه نقطه می‌نویسند، جایی به بذر برنخورده است. از این رو اگر حرف نخستین آن را با سه نقطه بنویسیم، در واقع تصحیح قیاسی کرده‌ایم.

یک مثال دیگر واژه برمایه است (هم نام گاوی که فریدون را شیر داد و هم نام برادر فریدون) که در اشعار برخی شاعران سده چهارم هجری چون فرالاری و دقیقی برابر گونه آن در پهلوی برمایون آمده است. فردوسی آن را به برمایه کوتاه کرده است تا به وزن مقارب بخورد، ولی در بسیاری از دستنویسهای شاهنامه به برمایه گشتگی یافته است.

دیگر نام برگوش است که در پهلوی (بند هشتن، بخش ۱۴، بند ۱۳؛ درخت آسوریگ، بند ۴۴) به گونه war-gōš آمده است و فردوسی (سوم ۴۸۶/۳۶) برگوش (و شاید هم وردگوش) نوشته است، ولی در بسیاری از دستنویسها به بزرگوش گشتگی یافته است.

دیگر واژه نبشتن و برآمده‌های دیگر آن است که در دستنویس فلورانس جز شماری بسیار اندک، همیشه حرف دوم را برابر گونه آن در پهلوی (nibištan) باب نوشته است که در برخی دیگر از دستنویسها نیز دیده می‌شود، ولی در بیشتر دستنویسها همخوان با تحول زبان فارسی به و تبدیل گشته است.

حرف پ سپستر در تحول زبان فارسی در بسیاری از واژه‌ها به ف تبدیل شده است، ولی فردوسی، چنان که دستنویسهای کهنتر و معتبرتر شاهنامه و متون کهن دیگر نشان می‌دهند، برابر خوانش پهلوی پ بکار برده بوده است. از این نمونه‌اند: پیل، پارس، گوسپند، پولاد، پیروز، سید و جز آن.

همین حرف پ در پایان برخی واژه‌ها در تحول زبان فارسی به ب یا ف تبدیل شده است، مانند: اسپ، کرشاسپ، ارجاسپ، گشتاسپ، جاماسپ، طهماسپ، لهراسپ، زرسپ، شیدسپ، گشسپ و جز آن که در دستنویسهای ما بیشتر با حرف ب و گاه با پ آمده‌اند، ولی برای زمان فردوسی به پیروی از خوانش پهلوی با پ محتمل‌تر است.

حرف پایانی نامهای گیومرت، طهمورت، اغریرت در دستنویس فلورانس همه جات است که در دستنویسهای دیگر، از جمله استانبول ۷۳۱ گهگاه دیده می‌شود، ولی غالباً به ث تبدیل شده است. این نامها در پهلوی Gayōmart (اوستایی Gayō mareta)، Tahmurit (خوانش نادرستی از Tahmurip، اوستایی Taxma urupay) و

Agrirat (اوستایی Agraētha) آمده‌اند. بنابراین در گونه فارسی نه حرف ت، بلکه تبدیل آن به ث نیاز به توجیه دارد. شاید نخست از گونه اوستایی Agraētha در فارسی گونه عاریتی اغریث پدید آمده و سپس به قیاس از آن گیومرث و طهمورث پدیدار گشته‌اند. حرف ط در طهمورث نیز نادرست است، ولی گویا این حرف در این نام و نامهای طهماسب و طوس خیلی زود از ت به ط تبدیل گشته است، چنان‌که ما در هیچ یک از دستنویسهای شاهنامه گواهی برای ت نداریم.

دیگر این که در دستنویسهای ما هیچ کجا در کتابت حرف گ را رعایت نکرده‌اند و همه جا ک نوشته‌اند. ولی در برخی از واژه‌ها باید برای زمان فردوسی به پیروی از خوانش پهلوی گ نوشت، مانند: گیومرث، گار (پسوند). برعکس حرف ک در کرشاسپ (پهلوی karāsp) و کریوز (پهلوی karsawēz) که در دستنویسهای ما نیز همه جا با ک است، بی دلیل در برخی از چاپهای شاهنامه به گ آمده است. همچنین لشکر (پهلوی laškar) به ک درست است.

واژه دشخوار (پهلوی dušwār) گویا در همان زبان پهلوی به دشوار نیز نوشته می‌شده است. با این حال در شاهنامه ریخت کهنتر دشخوار که در دستنویس فلورانس همه جا و در دیگر دستنویسها از جمله استانبول ۹۰۳ گاه گاه آمده است، برتر است. <sup>۱۰</sup> از گشتگی زبان در برخی جاها به روان (← دوم ۲۸۸/۲۲۲؛ ۵۶۵/۲۴۰؛ ۷۴۴/۲۵۱؛ ۹۷۸/۲۶۷؛ ۱۵۳۴/۳۰۳) می‌توان گمان برد که فردوسی زوان (پهلوی uzwān) نوشته بوده است که بیشتر به زبان نوشته و به روان گشتگی یافته است. در مقابل ریخت زفان که چند باری آمده است (← چهارم ۱۲۱۹/۲۴۸ پ، هفت‌خان اسفندیار، بیت ۴۲۳ پ؛ رستم و اسفندیار، بیت ۱۵۲۷ پ؛ جاب مسکو ۱۱۴۹/۷۷/۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۲) گویشی است.

حرف آغازی واژه‌های ورزیدن (پهلوی warzīdan)، وزیدن (پهلوی wazīdan)، ویران، (پهلوی awērān) این‌جا و آن‌جا در برخی از دستنویسهای شاهنامه به ب آمده است (← یکم، ۴۵۷/۸۳ پ؛ ۱۲۶۷/۲۵۲؛ دوم ۲۲۰۲/۳۵۱؛ سوم ۱۰۵/۹؛ ۴۶۸/۵۶؛ رستم و شغاد، بیت ۳۴۴ پ)، ولی محتمل است که در این‌جا تحول و به ب جز در واژه برزیگر عمومیت نیافته باشد. در مقابل این تحول معکوس گویا در واژه امید (پهلوی ummēd) انجام گرفته است و گونه درستتر آن در زبان فردوسی اومید است.

با این مثال آخر در عین حال توجه ما به خطر پیرویهای نکوشیده از زبان پهلوی جلب می‌گردد. باید توجه داشت که زبان فارسی با همه خویشاوندی نزدیکی که با

هفتم  
بلکه  
ارسی  
دیدار  
نام و  
ک از  
هاند و  
نواش  
ناسپ  
جا با  
پهلوی  
نوشته  
ورانس  
۵۶۵/  
پهلوی  
ت. در  
ت خان  
و ۱۱۴۹  
(waz)،  
ب آمده  
۴۶۸/  
ر واژه  
پهلوی  
پهلوی  
که با

### اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه

۷۴۹

پهلوی (چه پارسیگ ساسانی و چه پهلویگ پارتی که هر دو به تسامح پهلوی نامیده می‌شوند) دارد، با آن کاملاً یکسان نیست و گذشته از این در همان زمان فردوسی و پیش از او، بسیاری از عناصر زبانها و گویشهای دیگر ایران، به ویژه خراسان را در خود پذیرفته بود. البته اگر فردوسی پهلوی می‌دانست، تأثیر این زبان در شاهنامه شاید بیش از این بود که اکنون هست. ولی از مندرجات شاهنامه چیزی که بر پهلوی دانی شاعر حکم کند به دست نمی‌آید، بلکه برعکس مثالهای چندی هست که خلاف آن را می‌رسانند، چنان که مثلاً دیوگندرو (پهلوی Gandarw) در شاهنامه (یکم ۳۶۱/۷۸) به کندرو تبدیل شده است که در پیش بیداد به کندی گام می‌زند:

ورا کندرو خواندندی به نام به کندی زدی پیش بیداد گام

بخش تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک، دانشگاه هامبرگ

### یادداشتها:

۱ - درباره آن بنگرید به: A.M. Piemontese, Nuova luce su Firdawsī: Uno "Šāhnāma" datato 614 H./ 1217 a Firenze, Annali (Napoli) 1980/ 40, pp. 1-91.

جلال خالقی مطلق، «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه»، ایران نامه، ۳/۱۳۶۴، ص ۳۸۱-۳۸۰؛ ۱/۱۳۶۴، ص ۴۱۳؛ همو، «دستنویس شاهنامه مورخ ۶۱۴ هجری قمری»، ایران نامه ۱/۱۳۶۷، ص ۶۳-۹۴. چاپ عکسی آن با مقدمه دکتر علی روانی توسط مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، مرکز انتشارات خطی (تهران ۱۳۶۹) منتشر شده است. به گمان نگارنده این سطور تاریخ ۶۱۴ تاریخ ۱۶ برگ آخر این دستنویس است و تاریخ کتابت ۲۴۷ برگ پیش از آن پیش از سال ۶۱۴ و احتمالاً از نیمه دوم سده ششم هجری است. نگاه کنید به مقاله نگارنده: «چند توضیح درباره دستنویس فلورانس»، کلک، ۱۳۶۹/۱، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۲ - عثمان مختاری، دیوان، به کوشش جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۷۸۳-۷۸۵. توضیحات شادروان همائی بازهم ادامه می‌یابد و در حواشی صفحات ۸۳۳-۸۳۵، ۸۳۸، ۸۴۰ نیز اشاراتی دارد.

۳ - عثمان مختاری غزنوی، شهر فارنامه، به کوشش غلامحسین یگدلی، تهران، ۱۳۵۸.

۴ - در این مقدار هم که دو دستنویس در روایت همخوانی دارند، در نویسش واژه‌ها و ترتیب مصراعها و بیتها و شمار بیتها اختلاف دارند. از جمله این که در این بخش در دستنویس لندن ۲۳ بیت هست که در دستنویس جایبکین نیست و در دستنویس جایبکین ۱۴ بیت هست که در دستنویس لندن نیست.

۵ - بر همین گفته است استاد محمد امین ریاحی (سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۸۴۷، ۲۱۸-۲۲۰). نگارنده نیز همسخن با استاد ریاحی متقدم که فردوسی هجوتنامه‌ای سروده بوده است و حتی برخی از بیتهای هجوتنامه موجود را نیز استوار و اصیل می‌داند. اگر عثمان مختاری به خاطر احترام به مدوح خود به هجوتی که فردوسی نیای مدوح را کرده بود، اشاره نمی‌کرد، جای شگفتی نبود. ولی محتمل نمی‌نماید که اصلاً چنین هجوتی وجود نداشته بوده باشد و مختاری با اشاره به آن به شایعه‌ای که بر ضد نیای مدوح بر زبانها بوده، اعتبار بخشد.

۶ - جلال خالقی مطلق، «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه»، ایران نامه، ۳/۱۳۶۴، ص ۳۷۸-۳۷۰؛ ۱/۱۳۶۴، ص ۱۶-۴۷؛ ۲/۱۳۶۴، ص ۲۲۵-۲۵۵.

۷ - بنا بر پژوهش بانوان ف. جاغمن و پ. سوچک این دستویس در واقع از سده هشتم و تاریخ کاتب آن محتملاً ۷۸۳ هجری و متعلق به کتابخانه شاه شجاع مظفری بوده است که بعداً به کتابخانه هرات برده و تاریخ آنرا عرض کرده‌اند. بنگرید به: «دستویس شاهانه و دیگر گویهای آن»، ترجمه کامیز اسلامی، ایران‌شناسی، ۱/۱۳۷۱، ص ۷۶۴-۷۶۵.

۸ - عثمان مختاری، دیوان، ص ۸۴۰، بیت ۱۵ به بعد = چاپ مسکو ۲۳۱/۶/۲۲۶ به بعد.

۹ - یک نمونه دیگر دستویس استانبول مورخ ۷۳۱ است که سومین دستویس تاریخ دارشاهنامه و دستویس نسبتاً معتبر است، ولی در هزار بیت دقیقی حدود یک‌موسم کل روایت بیت الحاتی دارد که کمتر بینی از آن در دستویسهای دیگر دیده می‌شود.

۱۰ - هنگامی که این مقاله در دفتر مجله ایران‌شناسی در صف چاپ نوبت گرفته بود، استادان ارجمند آقایان دکتر جلال متینی و دکتر محمود امیدسالار به بنده یادآوری کردند که شادروان همایی بیشتر در کتاب مختاری‌نامه که در شرح حال عثمان مختاری نوشته است، در اتساب شهریارنامه به این شاعر تردید کرده است. با سپاس از یادآوری استادان ارجمند، لازم است در این جا توضیحی کوتاه عرض کنم:

روانشاد همایی در رد اتساب شهریارنامه به مختاری دو دلیل آورده است (مختاری‌نامه، تهران ۱۳۶۱، ص ۳۶۷-۳۸۴): یکی این که شهریارنامه به دلیل مسامحات فنی و لغزشهای ادبی بسیار نمی‌تواند از شاعر توانایی چون مختاری باشد. و دیگر این که اگر مدوح شهریارنامه را علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی بگیریم، سالهای شاهزادگی (۱۸۰-۱۹۲) و پادشاهی (۱۹۲-۵۰۸) او با سرگذشت عثمان مختاری سازگاری ندارد. او سپس بدین دلایل نتیجه گرفته است که شهریارنامه را باید یک مختاری دیگری به نام یک مسعود شاه دیگری سروده باشد. پیش از شادروان همایی، روانشاد اقبال آشتیانی نیز در اتساب شهریارنامه به عثمان مختاری تردید کرده بود و حدس زده بود که این منظومه باید اثر یکی از شاعران هندوستان برای مسعود شاه از سلسله ملوک شمشیه دهلی باشد که از ۶۳۹-۶۴۴ حکومت کرده است (به نقل از مختاری‌نامه، ص ۳۷۸) و خود شادروان همایی نظرش بیشتر متوجه جلال‌الدین مسعود از حکام بنگاله (۶۵۶-۶۵۷) است (همان جا، ص ۳۷۷).

و اما نگارنده هیچ یک از دو دلیل روانشاد همایی را حتمی نمی‌دانم. دلیل دوم را از این رو که عثمان مختاری در هر حال معاصر علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی بود و به پژوهش خود روانشاد همایی دو قصیده در مدح این پادشاه گفته است و چند جای دیگر در قصاید خود و نیز در مثنوی هنرنامهٔ یبینی نیز از این پادشاه نام برده است (مختاری‌نامه، ص ۱۸۶). هم چنین سستی آیات و مسامحات فنی شهریارنامه نیز دلیلی قاطع نیست. نخست این که هریک از قالبهای شعری و ویژگی خاص خود را دارد. کسی که مثلاً در قصیده سرایی استاد مسلم است، حتی حتمی نیست که در غزل و قطعه نیز استاد باشد، چه رسد به داستانسرایی، و آن که استاد در حماسه سرایی است حتمی نیست که به همان خوبی از عهده داستانهای عشقی یا عرفانی یا اخلاقی برآید، و برعکس. دیگر این که روانشاد همایی در شرح مسامحات فنی و سستی آیات شهریارنامه (مختاری‌نامه، ص ۳۸۴-۳۹۹) کمی راه میانه پیموده است. با این همه نگارنده نه‌شکی در این دارم که در میان آثار حماسی ما، شهریارنامه اثری درجه سه است و یتسهای سست و ناتندرست فراوان دارد، و نه اصراری در این دارم که این اثر حتماً از عثمان مختاری است. ولی فرض این که شهریارنامه از شاعر دیگری از سده ششم یا هفتم هجری باشد، تغییری در نتیجه‌گیری ما در بخش نخستین این گفتار نمی‌دهد و در هر حال شاعر شهریارنامه هر که باشد، یا خود در اشعارشاهنامه دست برده است و یا این دستبرد زشت را پیش از او کسی دیگری در دستویس اساس او زده برده است.



## اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه

- ۱۱ - محمد عوفی، لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۹.
- ۱۲ - نگارنده این کتاب را بیش از این معرفی کرد: فصلنامه هستی ۱۳۷۲/۳، ص ۱۰۸-۱۰۲.
- ۱۳ - محمد امین ریاحی، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۶۸ و ۲۴۵.
- ۱۴ - محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، راحة الصدور و آية السرور، به کوشش محمد اقبال، لندن، ۱۹۲۱.
- ۱۵ - محمد بن الرضا بن محمد العلوی الطوسی، معجم شاهنامه، به کوشش حسین خدیوچم، تهران، ۱۳۵۳، ص ۷۶.
- ۱۶ - اسدی، لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۹، ص ۴۲۸.
- ۱۷ - همان کتاب، ص ۴۷۵.
- ۱۸ - سعدی، بوستان، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۵۹، ص ۶۷، بیت ۱۳۳۱. بنگرید به مقاله نگارنده: «نفوذ بوستان در برخی از دست‌نویسهای شاهنامه»، ایران‌نامه، ۱۳۶۴، ۴، ص ۶۲۴-۶۲۷ (گل‌رنجهای کهن، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۷۴-۱۷۱).
- ۱۹ - فراتد السلوک، به تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۶۶.
- ۲۰ - الفتح بن علی البنداری، الشاهنامه، به کوشش عبدالوهاب عزام، چاپ دوم، تهران، ۱۹۷۰.
- ۲۱ - ایرج افشار، کتابشناسی فردوسی، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۵، ص ۱۷۶، شماره ۹۴۱.
- ۲۲ - بنگرید به مقاله نگارنده: «معرفی و ارزیابی برخی از دست‌نویسهای شاهنامه»، ایران‌نامه، ۱۳۶۴، ۳/۲، ص ۳۷۸-۴۰، شماره‌های ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۱/۱۳۶۴، ص ۱۶-۴۷، شماره‌های ۲۲، ۲۸، ۴۳، ۴۵.
- ۲۳ - یکی از این نمونه‌های مهم، چنان‌که آقای دکتر احمد تفضلی معرفی کرده‌اند، نوشتن هرزید است:
- A. Tafazzoli, "An Unrecognized Sasanian Title," *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, vol.4, 1990, pp. 301-5.
- نگارش فارسی: هرزید در شاهنامه فردوسی، نامه فرهنگستان، ۱۳۷۴، ۱، ص ۴۳۸.
- ۲۴ - بنگرید به مقاله نگارنده: «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، ایران‌نامه، ۱۳۶۳، ۱، ص ۲۶-۵۳؛ ۱۳۶۳، ۲، ص ۲۶۶-۲۶۹؛ «معرفی سه قطعه الحاقی در شاهنامه»، ایران‌شناسی، ۱۳۶۸، ۴، ص ۶۷۵-۶۹۰ (گل‌رنجهای کهن، ص ۱۲۷-۱۷۰، ۴۳۸-۴۳۱).
- ۲۵ - برای مثال، آقای جلیل اخوان زنجانی (پژوهش‌واژه‌های سریانی در زبان فارسی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۵۴-۵۰) از راه متون دیگر می‌برده‌اند که نوشتن پلنگان در آغاز داستان رستم و سهراب (دوم ۱۲۰/۲۹؛ ۱۲۲/۶۲) گشته بلیکان است.
- ۲۶ - ابی منصور الثعالی، تاریخ غررالسیر، به کوشش زرتبیرگ، پاریس، ۱۹۰۰، چاپ دوم، تهران، ۱۹۶۳.
- ۲۷ - محمد معین، مزدینا، تهران، ۱۳۲۶، ص ۴۰۸-۴۰۱؛ عبدالحسین نوشین، واژه‌نامهک، تهران (بدون تاریخ)، ص ۲۶۱-۲۶۳.
- W. Sundermann, 'Abdol-Hoseim Nušīn, Sohāni Čand dar bāre-ye Šāhnāme, Orientalistische, Literaturzeitun 1981/76, Nr.4, S. 392-95; A. Tafazzoli, Les noms des quatre classes, Studia Iranica 1993/1, pp.10-13.